

## ارزیابی عملکرد مترجمان بوف کور بر اساس تحلیل عناصر و بار معنایی واژگان: ارائه مدل تحلیلی جدید بر مبنای داده‌ها<sup>۱</sup>

محمود افروز<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۲۸

نوع مقاله: پژوهشی

### چکیده

هر چند، ترجمه در جایگاه متن مقصد، گویی، هستی مستقلی ندارد، اما در ادبیات زبان مقصد می‌تواند دارنده هویت و هستی باشد. مسئله نقد و ارزیابی ترجمه متن‌های ادبی، به ویژه با تمرکز بر عنصرهای فرهنگی، امری ضروری است. تحلیل عنصرهای معنایی، یکی از شیوه‌های ارزیابی است که به بررسی روابط معنایی میان واژگان مبدأ و مقصد می‌پردازد. هدف از پژوهش حاضر، بررسی و نقد عملکرد مترجم بومی (بشیری) و غیربومی (کاستلو) رمان بوف کور صادق هدایت بوده که با تکیه بر شاخصه‌های تحلیل عناصر و بار معنایی واژگان انجام شده است. شاخصه‌های مورد اشاره، به وسیله نگارنده، در هفت رخداد حفظ، تأکید، جبران، بسط، قبض، حذف و نویسه گردانی شرح داده شده‌اند. خطاهای مترجم‌ها نیز به صورت گسترده مورد بررسی قرار گرفتند. بر پایه یافته‌های پژوهش، واژه‌های حوزه دین، شغل‌ها و اشیاء جزء پرچالش‌ترین مفاهیم

<sup>۱</sup> شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2020.30075.1830

<sup>۲</sup> دکترای تخصصی مطالعات ترجمه، استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشکده زبان‌های خارجی اصفهان؛

m.afrouz@fgn.ui.ac.ir

برای هر دو مترجم بوده‌اند. همچنین، رخ داده‌های «قبض» و «جبران» بیشترین و رخ داده‌های «تأکید»، «حذف» و «خطا»، کمترین درصد فراوانی را در هر دو ترجمه داشته‌اند. نتیجه نهایی پژوهش، نمایانگر موفقیت بیشتر مترجم بومی در نگهداشت عناصرها و بار معنایی واژگان معادل‌یابی شده، است. دلیل این امر را می‌توان، آشنایی بیشتر مترجم بومی با فرهنگ مبدأ دانست.

**واژه‌های کلیدی:** ارزیابی ترجمه، ترجمه متون ادبی، بوف کور، تحلیل عناصر معنایی، بار معنایی

## ۱. مقدمه

اهمیت زبان به توانایی برقراری ارتباط خلاصه نمی‌شود. فرهنگ یک ملت در زبان ملی و خرده فرهنگ‌ها، در گویش‌ها و لهجه‌های اقوام گوناگون، مجال بروز می‌یابند. در باب اهمیت ترجمه، همین بس که این پهنه جلوه‌گامی برای ظهور زبان و همچنین، تجلی‌گاه «فرهنگ» است (Afrouz, 2017, p. 41). ترجمه «نقطه عطفی در تعامل فرهنگ‌ها» است (Amirshojaei & Ghorishi, 2016, p. 8). بنابراین، مسئله ارزیابی فرآورده ترجمه، به ویژه با تمرکز بر عناصر فرهنگی، امری ضروری است. چرا که بررسی موارد «فرهنگ‌ویژه» در یک زبان می‌تواند دریچه‌ای «به سوی شناخت فرهنگی زبان‌ها» بگشاید (Talebi et al., 2016, p. 87).

تحلیل عناصر معنایی<sup>۱</sup> شیوهی ارزیابی بسیار کارآمدی است که بر مبنای آن می‌توان «گزارشی دقیق از روابط معنایی» که میان واژگان مبدأ و معادل آن‌ها برقرار است، ارائه داد (Al-Zoubi, 2009, p. 151). آرنیتا و همکاران (Arnita, et al., 2016, p. 18) نیز تحلیل عناصر معنایی را روشی کاملاً مؤثر برای بررسی «شباهت‌ها و تفاوت‌های» عناصر معنایی واژگانی می‌دانند که معادل یک‌دیگر در نظر گرفته می‌شوند. البته، اغلب در بحث پیرامون انواع معادل، برقراری «تبادل کامل»<sup>۲</sup> نمود عینی ندارد (Afrouz & Shahi, 2020, p. 3).

با این حال، ثبات در معادل‌گزینی به ویژه در ترجمه واژگان فرهنگ-محور، همواره مورد انتظار است. هالیدی و حسن (Halliday & Hasan, 1976) انسجام لغوی<sup>۳</sup> را از مهمترین گونه‌های انسجام معرفی و به دو جنبه مشخص آن یعنی همانند<sup>۴</sup> و تصریح<sup>۵</sup> اشاره کرده‌است. آن‌ها در ادامه، «تکرار»<sup>۶</sup> را شاخه کلیدی تصریح می‌داند. همان‌گونه که نویسنده به قصد برقراری انسجام

<sup>1</sup> componential analysis

<sup>2</sup> perfect equivalence

<sup>3</sup> lexical cohesion

<sup>4</sup> collocation

<sup>5</sup> reiteration

<sup>6</sup> reiteration

واژگانی به تکرار روی آورده، مترجم‌ها نیز برای حفظ این ویژگیِ متنی، به پایداری در معادل‌یابی (برای واژگان تکرار شده) به شدت توصیه شده‌اند (Guillou, 2013; Hadilu et al., 2016).

هدف از جستار حاضر، ارزیابی عملکرد دو مترجم رمان بوف کور، بشیری (Bashiri, 2013) و کاستلو (Costello, 1957)، بر پایهٔ تحلیل عناصر و بار معنایی<sup>۱</sup> واژه‌های کلیدی فرهنگ محور و در نهایت، ارائه مدلی جدید برای انجام چنین ارزیابی در سطح واژگان است. دیگر اهداف مقاله عبارت‌اند از تعیین چالش‌برانگیزترین دسته‌های واژگانی که مترجم‌های انگلیسی بوف کور با آن روبه‌رو شده‌اند؛ تشخیص میزان پایداری هر یک از دو مترجم (مترجم بومی یا غیر بومی) در رعایت عناصر و بار معنایی واژگانی؛ برآورد (بیشترین و کمترین) تواتر رخدادها؛ و تعیین میزان سازگاری فراوانی رخدادها به دست آمده از تصمیم‌های مترجم بومی و غیر بومی.

بدیهی است که بحث عناصر فرهنگی و بحث ارزشیابی ترجمه دو مقوله جدا نیست. ارزشیابی می‌تواند بر یکی از جوانب گوناگون از جمله واژگان، دستور، کارکرد و موارد مشابه تمرکز یابد. در این میان، مقاله حاضر برای عمق بخشی به مباحث، بر روی واژگان فرهنگ-محور تمرکز یافته است. از آن‌جا که معمولاً واژگان در هر زبان واجد بار معنایی مثبت، خنثی، یا منفی هستند، با تکیه بر دو معیار مورد اشاره، پرسش‌های پژوهش از این قرارند؛ نخست، مترجمان انگلیسی بوف کور در ترجمه کدام دسته از واژگان بیشتر دچار چالش شده‌اند؟ دوم، کدام یک از مترجم‌ها (مترجم بومی یا غیر بومی) در رعایت عناصر و بار معنایی واژگانی، ثبات بیشتری داشته‌اند؟ سوم، کدام رخدادها به طور کلی بیشترین و کمترین تواتر را داشته‌اند؟ چهارم، بسامد رخدادهای حاصل از تصمیمات مترجم بومی تا چه میزان منطبق بر مترجم غیر بومی است؟ پنجم، عملکرد مترجم‌ها (بومی در قیاس با غیر بومی) در معادل‌گزینی چگونه بوده است؟ آیا عملکرد مترجم بومی، در برابر غیر بومی، در برخورد با واژگان کلیدی فرهنگ محور گامی روبه جلو بوده است یا خیر؟

## ۲. پیشینه پژوهش

دهباشی شریف و شکبیا (Dehbashi Sharif & Shakiba, 2015) فقط به بررسی کمی شیوه‌های برگردان برخی از واژگان فرهنگ-محور **بوف کور** پرداخته و دریافته‌اند که از دیدگاه آماری، تفاوت معناداری میان نوع راهکارهای منتخب مترجم‌ها به چشم نخورده است. تأکید عمده

<sup>۱</sup> semantic load

پژوهش واشقانی فراهانی و مختاری (Vasheghani Farahani & Mokhtari, 2016) نیز بر داده‌های کمی و آماری است. آن‌ها بر اساس الگوی ونوتی<sup>۱</sup>، فقط به بررسی راهکارهای کاستلو در ترجمه **بوف کور** بسنده کرده و دریافته‌اند که «بومی‌گرایی»<sup>۲</sup> پرکاربردترین شیوه مترجم بوده است. در مقاله مشترک نظری و جلالی حبیب‌آبادی (Nazari & Jalali Habib Abadi, 2018) معادل‌گزینی یک مترجم عرب برای عناصر فرهنگی **بوف کور** مورد توجه قرار گرفته است. به گفته پژوهشگران، راهبرد جایگزینی بیشترین فراوانی را داشته است. پوردریایی نژاد و خوریان (Poordaryaei Nejad & Khorian, 2019) نیز فقط به بررسی آماری و کمی شیوه‌های برگردان اصطلاحات فرهنگ-محور **بوف کور** توسط کاستلو، بسنده کرده و دریافته‌اند که حذف<sup>۳</sup> و ترجمه تحت‌اللفظی<sup>۴</sup>، به ترتیب، کم‌کاربردترین و پرکاربردترین راهکارهای مترجم بوده است.

پژوهش‌های دیگری نیز با موضوع عناصر فرهنگی انجام گرفته است. پرز (Pérez, 2017) پژوهشی در پیوند با واژگان فرهنگ-محور در حوزه جُک یا پاره‌گفته‌های طنز انجام داده است. پیکره پژوهش وی یک سریال تلویزیونی آمریکایی و دوبله آن به اسپانیایی بوده است. بر پایه یافته وی، عوامل گوناگونی از جمله توجه مترجم به فضای شناختی مخاطب مقصد در انتخاب راهبرد ترجمه توسط وی بسیار تأثیرگذار است. ستیاوان (Setyawan, 2019) در بررسی اثری از هنری فورد، روی واژگان فرهنگ-محور تمرکز کرده است. البته جدای از این مطلب که پیکره پژوهش وی فقط به یک ترجمه محدود است، وی به بررسی کمی راهبردها بسنده کرده است. او چنین دریافته که مترجم از راهبردهایی مانند «خلق»، «دگرگونی»، «بومی‌سازی»، «حذف»، و «الحاق» با درصدهای گوناگون استفاده کرده است. پژوهش کو (Ku, 2019) نیز به مسئله بسیار مهم واژگان فرهنگ-محور اختصاص یافته است. پیکره پژوهش وی شامل رمان کلاسیک چینی با عنوان «سفر به غرب» و سه ترجمه اسپانیایی آن در سال‌های ۱۹۹۲، ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ بوده است. ایشان هدف از پژوهش خود را به تطبیق «حجم اثر»، «ترتیب فصول متن اصلی و ترجمه‌ها»، و نهایتاً «راهبردهای ترجمه عناصر فرهنگ-محور» معرفی و مانند پژوهش پیشین، یافته‌های خود را در قالب تبیین راهبردها عرضه کرده است. با این حال، پیکره پژوهش وی به دلیل دارا بودن سه ترجمه و امکان بررسی تطبیقی، عمیق‌تر از پژوهش پیشین است.

<sup>1</sup> L. Venuti

<sup>2</sup> domestication

<sup>3</sup> deletion

<sup>4</sup> literal translation

پژوهش‌های انجام گرفته بر روی **بوف کور** اغلب از نوع کمی و آماری بوده و بر نوع راهبردها، تعداد و درصد راهکارهای ترجمه تأکید داشته و از کمترین نقد تحلیلی معادل‌گزینی برخوردار بوده‌اند. همچنین، در هیچ یک از مقاله‌های مرور شده، به ارائه و کاربست مدلی برای تحلیل عناصر معنایی برای ارزیابی ترجمه‌ها توجه نشده بود. از این رو، انجام پژوهش حاضر لازم به نظر می‌رسید و نبود چنین پژوهشی در میان پژوهش‌های دو دهه اخیر کاملاً ملموس بود.

### ۳. روش پژوهش

#### ۱.۳. پیکره

صادق هدایت (۱۹۵۱-۱۹۰۳) به عنوان «تأثیرگذارترین داستان‌نویس» معاصر ایران، رمان **بوف-کور** را «نخستین بار در سال ۱۹۳۶ در بمبئی» به چاپ رساند (Rahimieh, 2014, p. 107). از آن‌جا که تمرکز اصلی پژوهش حاضر بر روی متون ادبی مدرن بوده‌است، این اثر مشهور انتخاب گردید. نخستین ترجمه انگلیسی به قلم دی. پی. کاستلو<sup>۱</sup> در سال ۱۹۵۷ و ترجمه دوم، ۱۷ سال بعد توسط ایرج بشیری انجام گرفت. جدیدترین ترجمه نیز در سال ۲۰۱۱ توسط نوید نوری انجام شده‌است (همان)؛ هرچند، بشیری در سال ۲۰۱۳ ویرایش جدیدی از ترجمه خود ارائه داد. در این مقاله، از نسخه اخیر بشیری استفاده شده‌است. پیکره این پژوهش، دربرگیرنده بیش از ۱۲۰ واژه و پاره‌گفته مستخرج از **بوف کور**، و بیش از ۲۴۰ معادل مستخرج از دو ترجمه مورد اشاره است. دلیل انتخاب دو اثر، آن است که یکی از مترجم‌ها بومی و دیگری غیر بومی است؛ ضمن آنکه این دو مترجم، مشهورترین مترجم‌های بوف کور به شمار می‌آیند که یکی نخستین و دیگری، آخرین ترجمه این اثر را ارائه داده‌اند.

**بوف کور** اثری نمادین<sup>۲</sup>، حاوی موتیف‌های فراوان، استعاره‌های گوناگون، و سرشار از واژگان فرهنگ‌محور است. این اثر، به طور کلی به دو بخش دسته‌بندی شده و داستان مردی گوشه‌گیر و اجتماع‌ستیز است که پیوسته در مرداب بدگمانی در حال فرورفتن است. زاویه دید، اول شخص است و همه ماجرا، یا بهتر بگوییم، رؤیا، از عصر سیزده‌بدر شروع و تا صبح فردا به پایان می‌رسد.

<sup>۱</sup> D. P. Costello

<sup>۲</sup> symbolic

### ۲.۳. چارچوب نظری

#### ۱.۲.۳. چارچوب دسته‌بندی

برای دسته‌بندی جامع داده‌ها و به منظور تسهیل ارزیابی، ترکیبی از گروه‌بندی ولاهوف و فلورین (Vlahov & Florin, 1980; gouted from Terestyenyi, 2011)، نیومارک (Newmark, 1988)، تری‌وینی (Thriveini, 2002) و اسپیندولا و واسکونسلوس (Espindola & Vasconcellos, 2006) شامل عناصر زیر به کار گرفته شد: اشیاء (دارای بار فرهنگی)، گیاهان خاص (که توسط مردمان یک فرهنگ ویژه مورد استفاده قرار می‌گیرند)، عناصر مرتبط با روابط خانوادگی، نام مکان‌های ویژه (تاریخی، مذهبی و موارد مشابه)، بخش‌های ویژه ساختمان، واحدهای سنجش (واحد پول، مسافت، حجم و مواردی از این قبیل)، عناصر دین‌محور (شامل مراسم و مفاهیم دینی)، آداب و رسوم، تاریخ‌های ویژه فرهنگ-محور، عقاید، خوراک (غذاها و نوشیدنی‌ها)، پوشاک، بازی یا سرگرمی‌های ویژه، عناصر مرتبط با زندگی روزمره اجتماعی، نظامیان و شغل‌های (مختص یک فرهنگ)، نام‌های ویژه یا اسامی دارای بار معنایی ویژه و نمادهای فرهنگ-محور.

#### ۲.۲.۳. چارچوب تحلیل داده‌ها

فرایند معادل‌گزینی متأثر از عوامل گوناگون، از جمله راهبردهای برگزیده مترجم‌ها، است (Afrouz, 2019). در مقاله حاضر، راهبردها<sup>۱</sup>، در کنار راهکارها<sup>۲</sup>، روش‌ها<sup>۳</sup> و دیگر رخدادهایی است که با تصمیم مترجم در جریان ترجمه پدید آمده، در قالب «رخدادهای» بررسی شده‌است. الگوی پیشنهادی نگارنده برای بررسی رخدادهای در سطح بار معنایی عناصر واژگانی از این قرار است:

(الف) حفظ: دستاورد این رخداد، معادلی خواهد بود که معنای پایه را به همراه تقریباً تمام عناصر معنایی واژگان مبدأ در بر دارد. برای نمونه، در ترجمه بوف کور، کاستلو برای واژه «خشت» معادل «brick» را برگزیده که، بر پایه آن‌چه در بخش بحث و بررسی آورده می‌شود، عناصر معنایی هر دو واژه به خوبی یک‌دیگر را پوشش می‌دهند. در این رخداد، بار مثبت یا منفی واژه مبدأ نیز در معادل آن حفظ می‌شود.

---

<sup>1</sup> strategies  
<sup>2</sup> procedures  
<sup>3</sup> methods

تأکید می‌شود که نه تنها رخداد بالا، که رخدادهای دیگری که در ادامه آورده می‌شود، پیش از این نیز ممکن است به وسیله نظریه پردازان دیگر، با عنوان‌های گوناگون، به آن‌ها اشاره شده باشد. برای نمونه، این رخداد شبیه مترادف<sup>۱</sup> نیومارک (Newmark, 1988, p. 84) است با این تفاوت که، همان‌گونه که اشاره شد، دقت معادل‌یابی در این فرایند بالاتر است. البته، لازم به یادآوری است که نباید رخداد بالا با رخداد حفظ یا «preservation» که توسط دیویس (Davies, 2003, p. 72) ارائه شده یکسان در نظر گرفت- رخداد مورد اشاره در واقع مشابه نویسه‌گردانی است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

(ب) نویسه‌گردانی: نتیجه این رخداد، نویسه‌گردانی صرف (= نگارش واژه مبدأ با الفبای مقصد) خواهد بود، به گونه‌ای که تقریباً هیچ اطلاعات مفیدی در اختیار خواننده نگذارد. تفاوت آن با رخداد «حذف» آن است که در این رخداد، حداقل، خوانندگانی که به مطالعه ژرف اهمیت می‌دهند، تحریک شده و خود برای یافتن معنای آن همت می‌گمارند. برای نمونه، بشیری در ترجمه «شالمه» به نویسه‌گردانی «Shalma» بسنده کرده‌است تا شاید از این رهگذر، خواننده خود به کنکاش بپردازد. البته، گاهی واژه‌ای که نویسه‌گردانی می‌شود به فرهنگ مقصد راه یافته و در واژه‌نامه‌های آن یافت می‌شود، مانند واژه «ساری» که توسط کاستلو «Sari» ترجمه شده‌است. در این پژوهش کیفی، این رخداد «نویسه‌گردانی» به شمار نمی‌آید، بلکه «حفظ» قلمداد می‌گردد. زیرا معنی واژه مورد اشاره، برای نمونه، در فرهنگ آکسفورد<sup>۲</sup> به دقت تبیین شده و «Sari» برای مخاطب انگلیسی کاملاً شناخته شده است. مقصود نگارنده از رخداد «ب»، صرفاً نویسه‌گردانی‌هایی است که هنوز وارد فرهنگ مقصد نشده و نتیجه‌ای جز سردرگمی برای مخاطبان نداشته باشد.

در توصیف رخداد بالا، اگزیرلا (Aixela, 1996, p. 61)، دیویس (Davies, 2003, p. 72)، نیومارک (Newmark, 1988, p. 81)، سارسویچ (Sarcevic, 1985, p. 128)، وینی و داربلنه (Vinay & Darbelnet, 1958, p. 31) و ایویر (Ivir, 2003, p. 117) به ترتیب از نام‌هایی چون تطبیق نوشتاری<sup>۳</sup>، حفظ<sup>۴</sup>، انتقال<sup>۵</sup>، حرف‌نگاری-آوانگاری<sup>۶</sup>، و وام‌گیری<sup>۷</sup> بهره گرفته‌اند.

<sup>1</sup> synonymy

<sup>2</sup> a long piece of fabric that is wrapped around the body and worn as the main piece of clothing, especially by Indian women

<sup>3</sup> orthographic adaptation

<sup>4</sup> preservation

<sup>5</sup> transference

<sup>6</sup> transcription

<sup>7</sup> borrowing

(ج) بسط: نتیجه این رخداد، معادلی عمومی و کلی (و کاملاً قابل فهم برای خواننده مقصد) خواهد بود که یک یا چند عنصر معنایی به آن پیوست شده است. برای نمونه، واژه «eternity» هر دو واژه ازل و ابد را در بر می گیرد و بنابراین کاربرد آن به عنوان معادل برای هر یک از دو واژه مورد اشاره، به نوعی «بسط» به شمار می آید. در این رخداد، بار مثبت یا منفی واژه مبدأ در معادل آن ممکن است دستخوش تغییر شود. برای نمونه، واژه «دیو» در فارسی دارای بار منفی است، در حالی که دو معادل پیشنهادی مترجمان بوف کور («demon» و «fiend») هم دارای بار مثبت و هم بار منفی است.

رخداد بالا در نگاه پژوهشگرانی چون نیومارک (Newmark, 1988, p. 83) نتیجه تلفیق «معادل کاربردی»<sup>۱</sup> به همراه «نکته‌های الحاقی»<sup>۲</sup> است. همچنین، گارسس (Garcés, 1994, p. 81) از رخدادی تقریباً مشابه به عنوان «بسط دستوری»<sup>۳</sup> نام برده است. سارسویچ (Sarcevic, 1985, p. 131) نیز از رخدادی مشابه با نام «بسط واژگانی»<sup>۴</sup> یاد کرده و ایویر (Ivir, 2003, p. 117) و دیویس (Davies, 2003, p. 77) از واژه «addition» استفاده کرده‌اند.

(د) قبض: نتیجه وقوع این رخداد، معادلی عمومی و کلی (صرفاً حاوی معنای پایه یا خنثی) خواهد بود که یک یا چند عنصر معنایی آن حذف گردیده است. برای نمونه، هر دو مترجم بوف-کور برای واژه دین-محور «نماز» معادل «prayer» را برگزیده‌اند که مسلماً عناصر معنایی آن را پوشش نمی دهد. در این رخداد، بار مثبت یا منفی واژه مبدأ در معادل آن ممکن است دستخوش تغییر شود. نیومارک (Newmark, 1988, p. 90) از این رخداد با نام «کاهش»<sup>۵</sup> یاد کرده و گارسس (Garcés, 1994, p. 81) از رخدادی تقریباً مشابه به عنوان «قبض دستوری»<sup>۶</sup> نام برده است.

(ه) جبران: رخداد «جبران» نتیجه ترکیب «قبض» با واژه یا واژگانی پیوست شده است که دربرگیرنده یک یا چند عنصر معنایی باشد. همچنین، این رخداد می تواند فرآورده تلفیق «نویسه-گردانی» یا «قبض» با «نکات آگاهی‌دهنده»<sup>۷</sup> درون‌متنی<sup>۸</sup> (درون گروه یا کمانک یا پس از ویرگول، که بلافاصله پس از واژه مورد اشاره می آید) یا برون‌متنی<sup>۹</sup> (مانند پانویس و موارد مشابه)

<sup>1</sup> functional equivalent

<sup>2</sup> notes

<sup>3</sup> grammatical expansion

<sup>4</sup> lexical expansion

<sup>5</sup> reduction

<sup>6</sup> grammatical reduction

<sup>7</sup> informative notes

<sup>8</sup> intratextual

<sup>9</sup> extratextual



باشد. برای نمونه، بشیری پاره گفته «لا اله الا الله» را نخست نویسه گردانی و سپس، بلافاصله پس از ویرگول، معنای تحت‌اللفظی آن را آورده است: «La ilaha il-allah, there is no god but God». در نمونه‌ای دیگر، «سیزده بدر» توسط وی «The thirteenth day of Farvardin» ترجمه و در پانویس، توضیح‌های بسیار جامع در پیوند با آن آمده است. در این رخداد، بار مثبت یا منفی واژه مبدأ در معادل آن ممکن است دست‌خوش تغییر یا حفظ شود. نیومارک (Newmark, 1988, p. 90) و اگزایلا (Aixela, 1996) از رخدادی مشابه، البته تا اندازه‌ای متفاوت با تعریفی که در این جا آورده شد، با نام «compensation» یاد کرده است.

(و) حذف: نتیجه وقوع این رخداد، چشم‌پوشی کامل مترجم از معادل‌یابی است. برای نمونه، در ترجمه بوف کور، هر دو مترجم به دلایلی نامشخص، از معادل‌یابی واژه «زنیل» پرهیز کرده‌اند. این رخداد توسط نظریه‌پردازان بسیاری، از جمله ایویر (Ivir, 2003, p. 117)، بیکر (Baker, 2018, p. 86) و موارد مشابه، با نام «Deletion» یا «Omission» مورد اشاره قرار گرفته است. (ز) خطا: طی این رخداد، مترجم به سبب خطای دید یا موارد دیگر، معادلی کاملاً نادرست ارائه می‌دهد. برای نمونه، هر دو مترجم بوف کور در معادل‌یابی برای «مقنی» دچار اشتباه شده‌اند (ر.ک. بحث). هاوس (House, 2015, p. 33) این رخداد را «خطاهای کاملاً آشکار» نامیده است.

(ح) تأکید: این رخداد تلفیقی از رخداد «حفظ» با پیوست یکی از عناصر معنایی است که درون معادل ارائه شده، نهان بوده است و در واقع، مترجم برای تأکید بیشتر، دست به چنین انتخابی می‌زند. برای نمونه، آن گونه که در صفحه‌های پیش روی به صورت گسترده به آن پرداخته خواهد شد، می‌بینیم که بشیری واژه «خشت» را «Mud brick» ترجمه کرده و با پیوست واژه «mud» در واقع یک عنصر معنایی پنهان در «brick» را دوباره افزوده است. در این رخداد، بار مثبت یا منفی واژه مبدأ نیز در معادل آن حفظ می‌شود. تا آن جا که دانش نگارنده یاری می‌دهد، در چارچوب-های نظری ارائه شده توسط نظریه‌پردازان، تاکنون هیچ اشاره‌ای به رخداد بالا نشده است.

تأکید می‌شود که یافته‌های بررسی موردی حاضر مبنای گروه‌بندی رخداد‌های منفی، مثبت و میانی بوده است. از یک سو، رخداد «قبض»، مستلزم حذف بخشی از عناصر معنایی واژه مبدأ (و احتمالاً تغییر بار معنایی آن) است که در نتیجه خواننده را از درک بخشی از معنا (هرچند جزئی) محروم می‌سازد؛ از سوی دیگر، «بسط»، به دلیل پیوست عناصر معنایی ناموجود در واژه مبدأ (و

<sup>1</sup> overtly erroneous errors

احتمالاً تغییر بار معنایی آن)، به طور بالقوه امکان انحراف هر چند جزئی ذهن خواننده متن مقصد از واژه اصلی را در پی دارد.

بنابراین، بی‌راه نیست اگر بیان شود که فقط رخداد «حفظ» و «تأکید» می‌تواند اطلاعات دقیق در اختیار مخاطبان ترجمه قرار دهد. از آن‌جا که رخداد «جبران» به طور بالقوه می‌تواند اطلاعات کافی برای خوانندگان فراهم کند، با احتیاط در گروه رخدادهای میانی قرار می‌گیرد. هر چند رخداد «حفظ» به سبب رعایت معیار «اختصار<sup>۱</sup>» رتبه کیفی بالاتری به نسبت «تأکید» خواهد داشت، اما ترجیح داده می‌شود برای همه رخدادهای مثبت و میانی، ضریب رتبه همسان در نظر گرفته شود. همچنین از آن‌جا که قرار بر تطبیق اثر دو مترجم است، پابندی به شاخص واحد، خللی در این امر پدید نخواهد آورد. ناکارآمدی هر سه رخداد در انتقال مؤلفه‌های معنایی عنصر فرهنگی کاملاً آشکار است. با این حال، رخدادهای منفی با توجه به پیامدهای گوناگون، رتبه متفاوتی نیز به دست می‌آورند. رخدادهای «نویسه‌گردانی» (به سبب تحریک احتمالی خواننده به کنکاش و جست‌وجو)، «حذف» (به دلیل محروم‌سازی مطلق مخاطب)، و «خطا» (به علت انحراف مطلق خوانندگان) در رتبه‌های گوناگونی قرار دارند. بر این استدلال، رخدادهای را به ترتیب کارآمدی، می‌توان چنین رتبه‌بندی کیفی نمود:

#### جدول ۱. ضریب رتبه‌بندی کیفی رخدادهای ترجمه در سطح عناصر معنایی واژگان

رخدادها	رخدادهای مثبت		رخدادهای میانی			رخدادهای منفی	
	حفظ	تأکید	جبران	بسط	قبض	نویسه‌گردانی	حذف
ضریب رتبه کیفی	+۲	+۲	+۱	+۱	+۱	-۱	-۲
							خطا
							-۳

البته باید توجه داشت که رخدادهای مورد اشاره، برای نمونه رخداد حذف، فی‌نفسه و در همه بافت‌ها، نمی‌تواند کاملاً منفی به شمار آید. در پژوهش حاضر، به دلیل تمرکز بر واژگان فرهنگ-محور، که به گمان نظریه‌پردازان این حوزه جزء واژگان مهم در متون ادبی هستند، رخداد منفی در نظر گرفته شده‌است. بخش بحث و بررسی در مقاله حاضر، به طور گسترده، به بررسی موردی و دقیق نمونه‌های کیفی اختصاص یافته‌است.

#### ۳.۳. مراحل پژوهش

برای انجام این پژوهش، نخست بوف کور مطالعه شد. سپس برخی واژه‌ها و پاره‌گفته‌ها (اغلب کلیدی و فرهنگ‌محور) برگزیده شدند و بر پایه دسته‌بندی تلفیقی (۱.۲.۳) گروه‌بندی گردید.

<sup>۱</sup> brevity or economy

سپس ترجمه بشیری و کاستلو مطالعه و معادل‌ها مشخص شد. در گام پسین، داده‌ها به کمک الگوی پیشنهادی نگارنده تحلیل و یافته‌ها در جدول‌ها ارائه گردید. در گام پایانی، تلاش شد بر پایه یافته‌ها، به پرسش‌های پژوهش پاسخ داده شود.

#### ۴. یافته‌ها و بحث

پس از ارائه یافته‌ها، مشتمل بر دسته‌بندی عناصر، معادل‌ها و رخدادها، به بحث کیفی و کمی پرداخته شده است.

#### ۱.۴. یافته‌های پژوهش

در جدول (۲)، دسته‌بندی گزیده‌ای از واژگان و مفاهیم ارائه گردیده است.

#### جدول ۲. دسته‌بندی‌ها و گزیده‌ای از واژگان و مفاهیم

دسته‌بندی‌ها	واژگان [فرهنگ-محور] + (عام)
اشیاء	[بغلی، دیگدان، ساری، کرسی، غلیان، لحاف، پیه سوز، تسبیح، خشت، وافور، منقل، زنبیل] + [پیاله، بیلچه، گاز انبر]
گیاهان	[گل سرشور، پر سیاوشان، پرزوفا، موگرا]
خانواده	[خواهر خوانده، خواهر شیری، هوو، شاه جون]
نام مکان‌ها	[سورن، شاه عبدالعظیم، شوشتر، نیشاپور، بلخ، ری] + [خندق، صحرا، آبادی]
ساختمان	[پستو، رف، کوشک، آب انبار، آرسی، هواخور، سکو، دالان، شاه نشین]
نام‌های ویژه	[خیام، یوگامداسی]
نماد و اسطوره‌ها	[بوف، بوتیمار، مارناگ] + [مهره، شانه دندانه شکسته، دستغاله]
واحد سنجش	[قران، عباسی، یک مشت، یک پیاله، قبضه، جرعه]
عناصر دین-محور	[تقدیر، قادر متعال، آب تربت، نماز، وضو، اذان، لا اله الا الله] + [روح]
آداب و رسوم	[فالگوش رفتن] + [یادگار]
زمان و تاریخ	[سیزده بدر، چهارشنبه آخر سال] + [عهد دقیانوس، برزخ]
عقاید	[صبر آمدن، اذان بی موقع گفتن، سر کتاب باز کردن، به ساعت خوب] + [دیو]
غذا و وعده‌ها	[آش، نان تافتون، نان لواش، ترپلو جوجه، آش جو، جوشانده، رب سوس، خاک شیر] + [چاشت، ناهار]
پوشاک	[ساری، شبکلاه، پیرهن قیامت، قبا، پیش سینه، ستره، عبا، جبه]
بازی	[سرامک بازی]
وسایل نقلیه	[کالسکه نعل کش]
زندگی اجتماعی	[جوکی، فقیه، آخوند، حکیم باشی، غلام، کنیز، فاسق، دایه، لکاته]
نظامیان	[داروغه، گزمه، رییس داروغه]
مشاغل	[مفتی، استاد حمامی، سوداگر، کله پز، جگرکی، سیرابی فروش، فالگیر، چاروادار، جام زن، قاری، حجار]
رنگ‌ها	[میشی]
امراض	[خوره، سلعه]
صفات و عبارات	[گردن کلفت، عباي شستری، دختر خونگرم زیتونی، شب ازلی، کله مازویی، مات و منگ] + [استغاثه]

۲۰ / ارزیابی عملکرد مترجمان بوف کور بر اساس تحلیل عناصر و بار معنایی واژگان: ارائه مدل تحلیلی ...

در جدول (۳)، گزیده‌ای از واژگان، معادل‌ها و رخدادهای مربوطه ارائه شده‌است. نماد «\*» نشانگر فراهم کردن نکته‌های توضیحی به وسیله مترجم است.

جدول ۳. گزیده‌ای از واژگان، معادل‌ها و رخدادهای

مترجم واژگان	کاستلو	بشیری	مترجم واژگان	کاستلو	بشیری
شالمه	Turban	Shalma	خشت	Brick	Mud brick
	قبض	نویسه گردانی		حفظ	حفظ + تأکید
زنبیل	[---]	[---]	شاه عبدالعظیم	Shah Abdo'l-Azim *	Shah 'Abdul 'Azim*
	حذف	حذف		جبران	جبران
دیو	Demon	Fiend	بیلچه	Spade	Trowel
	بسط	بسط		قبض	حفظ
فالگیر	Fortune-teller	Fortune-teller	نان تافتون	Bread	Bread
	حفظ	حفظ		قبض	قبض
مفتی	shady mufti*	Judge	قران	Kran	geran*
	خطا	خطا		نویسه گردانی	جبران
نیشاپور	Nishapur	Nishapur*	لکاته	the bitch	the whore
	نویسه گردانی	جبران		قبض	قبض
شوستر	Shuster	Shushtar*	کله مازویی	greenish skull	close-cropped head
	خطا	جبران		خطا	قبض

فراوانی، رتبه و درصد رخدادهای برای تحلیل آماری داده‌ها در جدول (۴) ارائه شده‌است.

جدول ۴. فراوانی، ضرایب رتبه و درصد رخدادهای

رتبه	رخدادهای منفی			رخدادهای میانی			رخدادهای مثبت		رخدادهای مترجمان	
	خطا	حذف	نویسه گردانی	قبض	بسط	جبران	تأکید	حفظ	بسامد	رتبه
+۶۶	۹	۵	۹	۵۴	۱۱	۱۹	۰	۱۴	بسامد	کاستلو
	-۴۶			+۸۴			+۲۸		رتبه	
	%۷	%۴	%۷	%۴۵	%۹	%۱۶	%۰	%۱۲	درصد	
	%۱۸			%۷۰			%۱۲		مجموع	
+۱۲۰	۳	۲	۶	۵۳	۱۵	۲۵	۱	۲۲	بسامد	بشیری
	-۱۹			+۹۳			+۴۶		رتبه	
	%۲	%۱	%۵	%۴۲	%۱۲	%۲۰	%۱	%۱۷	درصد	
	%۸			%۷۴			%۱۸		مجموع	
هر دو مترجم	%۵	%۳	%۶	%۴۳	%۱۰	%۱۸	%۰	%۱۵		
	%۱۴			%۷۱			%۱۵			

#### ۲.۴. بحث اصلی

پیش از پاسخ‌دهی به پرسش‌های پژوهش و بررسی کمی و آماری داده‌ها، بحث کیفی، مشتمل بر نمونه‌های مستخرج، ارائه شده‌است.

#### ۲.۴.۱. بحث کیفی

برای نظم‌دهی به بخش حاضر، مبحث کیفی عناصر فرهنگ-محور طبق دسته‌های مشخص شده در جدول (۱) و (۴) ارائه شده‌است.

#### ۲.۴.۱.۱. نماد و اسطوره‌ها

واژه بوف، یا همان جغد، در عنوان داستان، در فارسی نماد بدشگونی و شومی است؛ بنابراین، در رویارویی اولیه خواننده متن مبدأ با عنوان داستان، در ذهن وی تصویری منفی شکل می‌گیرد؛ این در حالی است که «owl» در انگلیسی نماد حکمت و دانایی است و از این رو، خواننده مقصد ممکن است از عنوان داستان درک متفاوتی داشته باشد. به عنوان یک راه پیشنهادی برای حل این مشکل، مترجم می‌توانست در «مقدمه مترجم» به این مسئله بپردازد. جالب آنکه اثر کاستلو، روی هم‌رفته فاقد هرگونه مقدمه یا پایان کتاب است.

واژه «مار ناگ» را بشیری «Nag-serpent» و مترجم غیربومی «cobra» ترجمه کرده‌است. هر چند هیچ‌یک به جنبه اسطوره‌ای «مار ناگ» اشاره نکرده‌اند، اما بشیری به کمک راهبرد نویسه-گردانی «ناگ» حداقل فرصت جست‌وجو در پیوند با آن را برای مخاطبان علاقه‌مند فراهم کرده‌است؛ هر چند در ترجمه کاستلو، مخاطبان مقصد که با واژه خنثی «cobra» روبه‌رو شده‌اند، از واژه اصلی و اسطوره‌ای در متن مبدأ نیز آگاه نبوده و حتی فرصت پژوهش درباره بار فرهنگی و عناصر معنایی این واژه را نخواهند داشت. اگرچه، مترجم در پانویس می‌توانست دست کم خود به نکته‌هایی درباره ویشنو<sup>۱</sup>، لاکشمی<sup>۲</sup>، و گنجینه نیرو و حافظ آن (مار ناگ)، اشاره کند.

در فرهنگ فارسی عمید، «بوتیمار» یا غم‌خورک، پرنده‌ای ماهی‌خوار با منقار کشیده، گردن دراز، دم کوتاه، و پرهای سفید، سبز، و آبی معرفی شده که «می‌گویند با وجود تشنگی شدید آب نمی‌خورد تا مبادا آب کم شود» و به این سبب، آن را نماد بخل و امساک دانسته‌اند. بشیری و کاستلو آن را «bittern» ترجمه کرده‌اند. در فرهنگ کمبریج، آن را پرنده‌ای دریایی و مخصوص اروپا معرفی کرده که پاهای درازی دارد؛ هرچند، به نقل از فرهنگ آکسفورد، این پرنده در

<sup>1</sup> Vishnu

<sup>2</sup> Lakshmi (Laxmi)

خشکی زندگی می‌کند. این در حالی است که فرهنگ مکمیلان نیز این پرنده را ساکن سواحل و دارنده صدایی بلند و ژرف دانسته‌است. در هیچ‌یک از منابع، سخنی از وجه نمادین این پرنده به میان نیامده‌است. رخداد «قبض» به خوبی در این نمونه آشکار است. مترجم‌ها می‌توانستند در پانویس، عناصر نهفته در این واژه را تبیین کنند؛ البته، هرچند بشیری پانویس آورده، ولی در آن فقط به مخفی‌کاری این پرنده اشاره کرده‌است.

#### ۴.۲.۱.۲. اشیاء

واژه «منقل»<sup>۱</sup> نه‌بار در داستان به کار رفته که مترجم غیربومی به طور ثابت معادل تک‌واژه‌ای و تقریباً دقیق «brazier» را استفاده کرده‌است. این در حالی است که مترجم بومی در پنج مورد معادل توصیفی<sup>۱</sup> «pot of fire» و در باقی موارد، همان «brazier» را به کار برده‌است. جست-وجو برای یافتن ترکیب «pot of fire» در فرهنگ‌های انگلیسی<sup>۲</sup> بی‌نتیجه و نمایانگر آن بود که چنین پاره‌گفته‌ای برای مخاطب مقصد ناآشنا است؛ بنابراین، این پرسش به ذهن می‌رسد که، با توجه به لزوم رعایت معیار اختصار در ترجمه، هنگامی که برای یک واژه، معادل تک‌واژه‌ای و گزیده‌ای وجود دارد، کاربرد معادلی توصیفی، چگونه توجیه‌پذیر است؟

واژه «سنج» در فرهنگ دهخدا این‌گونه تعریف شده «یکی از آلات موسیقی است مخفف سرنج و آن چیزی باشد به بسیاری از جلاجل دایره بزرگتر و در میان قبه‌ای دارد، بندی بر آن قبه نصب کنند و در جشن‌ها و بازیگاه‌ها با نقاره و دهل نوازند». در فرهنگ عمید حتی به جنس صفحه‌ها و شیوه نواختن آن هم توجه شده‌است: «دو صفحه برنجی مدور و محدب است که با دست بر هم کوبیده می‌شود». این در حالی است که، بر پایه بیشتر فرهنگ‌های انگلیسی موجود، معادل منتخب دو مترجم، «cymbals»، در شکل ظاهری و شیوه نواختن با سنج کاملاً یکسان نیست. زیرا هم قابلیت نواختن با کوبش چوب‌های خاص بر روی آن را دارد و هم برهم کوبش برای آن آورده شده‌است. شاید بهتر بود مترجم‌ها از واژه‌ای چون «cymbal-like instruments» استفاده می‌کردند تا مخاطب به وهم همسانی آن دو دچار نشود.

دو مترجم در ترجمه نام اشیاء نیز عملکرد متفاوتی داشته‌اند. برای نمونه، «بیلچه» بیلی کوچک برای کار در باغچه است و دقیقاً معادل «trowel» است، اما واژه «spade» بر پایه فرهنگ آکسفورد و کمبریج و موارد مشابه بیلی با دسته بلند است. در این‌جا، معادل منتخب بشیری دقیق‌تر از کاستلو است.

<sup>1</sup> descriptive equivalent

<sup>۲</sup> همگی فرهنگ‌های به‌کاررفته در این مقاله، برخط بوده و در پایان مقاله آمده‌است.

هر دو مترجم برای «تنبور» معادل «lute» را به کار برده‌اند. در فرهنگ عمید، در تعریف تنبور آمده «از آلات موسیقی که دارای دسته دراز و کاسه کوچک شبیه سه‌تار می‌باشد». بشیری در تعریفی که در پانویس برای واژه سه‌تار «Sitar» داده، به این شباهت اشاره کرده‌است (Bashiri, 2013, p. 37).

بشیری در ترجمه «شالمه» که نوعی دستار یا عمامه هندی است، به نویسه‌گردانی بسنده کرده که البته هیچ اطلاعاتی به خواننده مقصد نمی‌دهد. زیرا تا آن‌جا که نگارنده به جست‌وجو پرداخت، واژه «shalmas» در هیچ‌یک از فرهنگ‌های انگلیسی ثبت نشده‌است. بی‌تردید، خواننده با معادل برگزیده کاستلو (turbans) ارتباط بیشتری برقرار خواهد کرد. واژه «پیه‌سوز» را کاستلو با معادل عام «lamp» ترجمه کرده که در جای خود می‌تواند خواننده را گمراه کند. این در حالی است که بشیری با لحاظ عناصر معنایی، از پاره گفته دقیق‌تر «tallow burner» بهره گرفته‌است.

لغت‌نامه دهخدا «خشت» را «آجر خام و ناپخته» تعریف می‌کند. واژه «brick»، معادل منتخب دو مترجم، نادرست نیست. زیرا، هرچند آشکارا در تعریف انگلیسی آن در برخی فرهنگ‌ها، همچون لانگمن، تنها به «گل پخته<sup>۱</sup> قالب‌بندی شده»، اشاره شده، اما در فرهنگ جامع آکسفورد به گل قالب‌بندی‌شده‌ای اشاره دارد که یا با شعله آتش خشک شده یا در زیر آفتاب<sup>۲</sup>. بر پایه فرهنگ کمبریج، واژه «adobe» به معنی گل و گاهی است که در قالب ریزند و در زیر آفتاب خشکانند تا تبدیل به آجر شود. بنابراین، تنها تفاوتش با «خشت»، وجود کاه در آن است. در لغت‌نامه دهخدا، در تعریف کرنا یا خرنا آمده «نوعی نفیر دراز که در قدیم در رزم به کار می‌رفت» و در فرهنگ عمید و معین، «شیپور بزرگ» و «نای جنگی» تعریف شده‌است که هیچ‌یک از عناصر معنایی «بزرگ» یا «جنگی» در معادل برگزیده بشیری و کاستلو، یعنی «horn»، به چشم نمی‌خورد.

#### ۴.۲.۱. ۳. صفت‌ها و پاره‌گفته‌ها

پاره‌گفته «مگر ... آنقدر ندیده بدیده بود»، را بشیری و کاستلو به ترتیب «was ... such a parvenu that» و «had ... acquired his worlds so recently that» ترجمه کرده‌اند. از آن‌جا که مترجم بومی روی متن مبدأ و مترجم غیربومی روی متن مقصد تسلط بیشتری

<sup>۱</sup> baked clay

<sup>۲</sup> fired or sun-dried clay

دارد، اینکه کاستلو برای ترکیب «ندیده بدیده» معادل بسیار جالب و تقریباً دقیق «parvenu» را برگزیده، تعجب برانگیز نیست. بشیری هم به راهبردی توصیفی روی آورده و بدون استفاده از معادلی تک‌واژه و مختصر، شاید به دلیل بی‌اطلاعی از آن، تلاش کرده‌است واژه مورد اشاره را به شیوه‌ای خاص درون متن مبدأ جای دهد.

کاستلو و بشیری پاره گفتار «دختر خونگرم زیتونی» را به ترتیب «a hot-blooded, olive-skinned girl» و «a warm-hearted girl with olive-colored skin» ترجمه کرده‌اند. با توجه به بار معنایی مثبت «خونگرم» در فارسی و «warm-hearted» (=مهربان و دوست‌داشتنی) در انگلیسی، معادل برگزیده بشیری دقیق است. از سویی، بر پایه فرهنگ کمبریج، آکسفورد و مکمیلان، ترکیب «hot-blooded» برای اشاره به فرد آتشین مزاج یا فردی که در بروز احساساتی چون خشم، عشق، شورجنسی و هیجان، بسیار شدت عمل داشته و خیلی زود احساساتش برانگیخته می‌شود؛ به بیانی، می‌توان آن را ترکیبی از چند معادل، برای نمونه «احساساتی» و «تند مزاج» و موارد مشابه دانست.

هدف از «خبرچینی»، بر پایه لغت‌نامه دهخدا، دشمنی افکندن در میان مردم است؛ معادل برگزیده دو مترجم (=gossip)، بر پایه فرهنگ کمبریج، به معنای شایعه یا سخن گفتن درباره زندگی شخصی دیگران که ممکن است مشتمل بر مطالب کذب و ناخوشایند نیز باشد. به بیانی، بار معنایی معادل انگلیسی، بسیار ضعیف‌تر از واژه مبدأ است.

هدایت در بخشی از بوف کور، در یک تصویرسازی جالب، از «خانه‌های گلی توسری خورده» صحبت کرده‌است که بار معنایی ویژه آن را مخاطب مبدأ درک می‌کند که البته هیچ اثری از آن در معادل‌گزینی خنثی و کلی کاستلو (= low mud-brick houses) به چشم نمی‌خورد. حتی معادل برگزیده بشیری (= squat mud-brick houses) نیز نمایانگر کامیابی کامل وی نیست، زیرا واژه «squat» فقط به معنای چمباتمه زدن است نه «توسری خورده». بنابراین، دو پاره گفته‌شده مورد اشاره از جنبه عناصر معنایی هم‌سطح نیستند. هرچند، از آن‌جا که هر دو ترکیب «توسری خورده» و «چمباتمه زده» به انسان اشاره دارد و آرایه «تشخیص»<sup>۱</sup> تا اندازه‌ای در آن در نظر گرفته شده‌است، معادل‌یابی بشیری را می‌توان موفق‌تر از کاستلو دانست.

در پاره گفته «مات و منگ» نویسنده برای بیان عمق تعجب و سردرگمی شخصیت داستان از دو واژه کمک گرفته‌است که در فرهنگ‌های فارسی، واژه نخست «حیران، شگفت‌زده و مبهوت» و کلمه دوم «گیج، سرگشته و پریشان احوال» تعریف شده‌است. بشیری با حفظ این ساختار و

<sup>1</sup> personification



انتخاب «astounded and bewildered» برای رعایت بارمعنایی عبارت مبدأ کوشیده‌است. این در حالی است که کاستلو این توازن را برهم زده و فقط به واژه «bemused» بسنده کرده‌است.

کاستلو در ترجمه‌ای مبهم، پاره‌گفته «شب ازلی» را «the dark night of eternity» ترجمه کرده که ممکن است این برداشت را رقم زند که گویا ازل، شبی تاریک است و بس. این در حالی است که واژه «ازل» فقط صفتی برای شب و نمایانگر بی‌ابتدا بودن آن است. گویا راوی داستان به طور کامل فراموش کرده که اصلاً این شب از چه زمانی آغاز شده‌است. بنابراین، معادل برگزیده شده بشیری (= eternal night) دقیق‌تر به نظر می‌رسد. البته توضیح بیشتر در این زمینه ضروری می‌نماید. در لغت‌نامه دهخدا، ازل و ابد به ترتیب، زمانی که آن را ابتدا و انتها نباشد تعریف شده‌است، در حالی که معادل «eternity» در فرهنگ‌های انگلیسی بسیاری از جمله کمبریج، لانگمن، آکسفورد و موارد مشابه فقط به زمان بی‌انتها، یا همان ابد، اشاره دارد؛ به بیان دیگر، بر پایه جست‌وجوی اولیه و بر مبنای تعریف این فرهنگ‌ها، واژه ازل در انگلیسی معادلی ندارد. با این وجود، جستجوی «eternity» در فرهنگ مکمیلان ما را به این تعریف رساند: «تمام زمان، بی‌بدایت و بی‌نهایت»<sup>۱</sup>؛ به بیان دیگر، «eternity» هم‌زمان دربرگیرنده معنی ازل و ابد است. رخداد «بسط» در این معادل‌یابی مشهود است.

بر پایه لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ عمید، «مازو» ماده‌ای است «با مصرف دارویی و صنعتی که از ترشح یکی از انواع بلوط به دست می‌آید و بر اثر گزش حشره‌ای به صورت کروی درمی‌آید». نویسنده با ساخت ترکیب «کله مازویی» از مازو برای اشاره به این حالت کروی بودن استفاده کرده‌است. با این وجود، کاستلو پاره‌گفته کاملاً بی‌ربط «greenish skull» (= مجموعه سبز روشن) را در ترجمه پاره‌گفته «کله مازویی» به کار برده و بشیری معادل «close-cropped head» را برگزیده‌است. برای توجیه معادل بشیری می‌توان به این نکته اشاره کرد که شاید وی معنای دیگر مازو (= بلوط) را مورد توجه قرار داده و پنداشته که نویسنده برای توصیف استعاری سر صاف و صیقلی شخصیت داستان، آن را با بلوط قیاس کرده و ترکیب «کله مازویی» را ساخته‌است. هر چند این توجیه هم پذیرفتنی نیست، زیرا رجوع به فرهنگ کمبریج آشکار می‌کند که «close-cropped» به معنی سری است که موهایش را بسیار کوتاه کرده باشند. بنابراین، ارتباط چندانی به سطح صاف و صیقلی بلوط نخواهد داشت. بنابراین، شاید همان تعبیر کروی و گرد مناسب‌تر باشد.

<sup>1</sup> the whole of time, with no beginning and no end

#### ۴.۱.۲.۴. ساختمان

دو واژه «دالان» و «پستو» علاوه بر اینکه امروزه کاربرد نداشته و تقریباً جزو واژه‌های کهن به شمار می‌آیند، بار معنایی ویژه‌ای نیز دارند. برای نمونه، «دالان» در فرهنگ عمید «کوچه باریک یا راهرو منزل یا کاروان‌سرا که بالای آن خانه ساخته باشند» تعریف شده‌است که نمی‌توان آن را همسان با معادل مترجم‌ها (corridor) دانست. این واژه در انگلیسی امروزی نیز کاربرد داشته و بار معنایی دالان را پوشش نمی‌دهد، زیرا، آن گونه که در فرهنگ کمبریج آمده، کوریدور، راهرویی طولانی در ساختمان یا قطار است که اغلب دو طرف آن، اتاق‌هایی ردیف شده‌است.

واژه «رف»، بر پایه لغت‌نامه دهخدا، از جنس چوب و پهن است «که هر دو طرف آن در دیوار کرده بر آن متاع شگرف خانه نهند»؛ البته، بر پایه فرهنگ فارسی عمید، می‌تواند جنس آن از گچ و باریک باشد «که در سرتاسر دیوار اتاق نزدیک سقف» ساخته می‌شود. با توجه به متن و بافت ویژه داستان و اشاره به کالاهایی که روی آن قرار دارد، ترجمه دقیق این واژه بسیار اهمیت دارد. معادل برگزیده کاستالو، «shelf»، بسیار عام و خنثی است، در حالی که «niche» (معادل برگزیده بشیری) به معنی طاقچه‌ای است که با حالت فرورفتگی در داخل دیوار ساخته می‌شود و اغلب روی آن مجسمه‌هایی را می‌گذارند تا پیوسته در مقابل دیدگان باشد. بر پایه آن چه تبیین شد، عناصر معنایی پنهان در واژه «رف»، در معادل‌های دو مترجم نمود چندانی نیافته‌است. موارد «قبض» و «بسط» در هر دو معادل یابی به خوبی قابل مشاهده است.

#### ۴.۱.۵. گیاهان

با مراجعه به لغت‌نامه دهخدا درمی‌یابیم که «سوس» درختی است که ... در اروپای قرون وسطی «ریگلیسا» و در فرانسوی «رگلیس» خوانده می‌شد و ظاهراً با معادل‌های دو مترجم «liquorice» یا «licorice» همخوانی دارد. در فرهنگ لانگمن اشاره شده‌است که «licorice» از ترکیب دو واژه کهن یونانی گلیکیس (= شیرین) + ریزا (= ریشه) تشکیل شده و بر پایه تعریف آن در فرهنگ کمبریج، معادل «شیرین‌بیان» در فارسی است. فرهنگ عمید «سوس» را «گیاهی علفی، پایا با شاخه‌های بلند، گل‌های زرد یا کبودرنگ» معرفی می‌کند «که بلندیش به یک متر می‌رسد و در ریشه آن غده‌هایی سیاه تولید می‌شود که دو نوع شیرین و تلخ است و نوع شیرین آن در طب به کار می‌رود» که همان «شیرین‌بیان» است.

در فرهنگ عمید و معین، «خاشاک» به معنی «ریزه چوب و علف و کاه» است؛ در حالی که با مراجعه به لانگمن می‌توان دریافت که «sweepings» کاستلو به معنی کثیفی و غباری است که باید تمیز شود، و «refuse»، معادل منتخب بشیری، به معنی زباله در معنی عام آن است.

#### ۴.۲.۱.۶. زمان و تاریخ

در پیوند با پاره گفتار کاملاً فرهنگ-محور «چهارشنبه آخر سال»، در حالی که کاستلو یکی از راحت‌ترین گزینه‌ها را، یعنی فقط ترجمه تحت الفظی «the last Wednesday of the year»، برگزیده، بشیری آن را کافی ندانسته و در «جبران» آن، چند سطری در پیوند با آداب و رسوم جاری در آن زمان خاص سال شرح داده است.

#### ۴.۲.۱.۷. عقاید

در فرهنگ‌های فارسی، «دیو» به دو معنی «ابلیس، شیطان» یا «موجودی خیالی شبیه به انسان، اما بسیار تنومند و زشت دارای شاخ و دم» تعریف شده و بار معنی کاملاً منفی دارد. هرچند، بر پایه فرهنگ‌های انگلیسی، هر دو معادل برگزیده توسط کاستلو و بشیری، «demon» و «fiend» هم دارای بار مثبت و هم بار منفی است. به بیانی، علاوه بر معنی «ستمگر و شیطان‌صفت»، به معنی «فرد کاملاً زبردست و فنی و مشتاق و بسیار علاقه‌مند به انجام کاری» است. واژه «monster» که بر پایه فرهنگ کمبریج، هم به معنی «ظالم» و هم «موجود خیالی ترسناک، غول‌آسا و عجیب» است و بار منفی دارد، معادل بهتری برای «دیو» به نظر می‌آید.

#### ۴.۲.۱.۸. واژه‌های دین-محور

یک نکته جالب در پیوند با واژه دین-محور «اذان» مشاهده شد؛ اینکه در فرهنگ‌های انگلیسی، هرچند برای واژه مؤذن معادل «muezzin» ساخته شد و برای نمونه در فرهنگ کمبریج چنین تعریف شده: «مردی که مسلمانان را از بالای مناره به نماز فرامی‌خواند»<sup>۱</sup>، اما خود واژه «اذان» در این فرهنگ‌ها هنوز راه نیافته است. همچنین در ترجمه این تعریف، هرچند از واژه «نماز» استفاده شد، ولی در اصل «prayer» بوده است. در متن داستان بوف کور نیز هر دو مترجم برای نماز از این واژه استفاده کرده‌اند، که بی‌تردید بدون توضیحات آگاهی‌دهنده، خواننده مقصد به درک روشنی دست نخواهد یافت. نکته جالب دیگر آنکه کاستلو در معادل‌گزینی توصیفی برای «اذان» به واژه مؤذن نیز اشاره داشته (= the muezzin's call to prayer)، ولی بشیری فقط «the call to prayer» ترجمه کرده است. با این حال، هیچ یک از مترجم‌ها بر خود زحمت ارائه توضیح‌های کافی در قالب پانویس را هموار نکرده‌اند. بی‌شک واژه «call» به تنهایی نمی‌تواند هیچ اطلاعاتی در پیوند با دربردارندگی مطالب گفته شده در اذان، زمان‌های گفتن اذان یا حتی میزان زمان صرف

<sup>1</sup> a man who calls Muslims to prayer from the tower of a mosque

شده برای گفتن آن، یا دیگر مواردی دهد که به گونه‌ای ظریف ممکن است در خلال داستان جلب توجه کند. در پیوند با پاره گفته فرهنگ-محور «اذان بی موقع گفتن» نیز گفته شده است که در گذشته، مردم معتقد بودند با انجام این عمل، زانو راحت تر وضع حمل می کند. کاستلو با برگزیدن معادل «...not the time for the call to prayer» و بشیری با انتخاب «...an untimely call to prayer» فقط به ترجمه تحت‌اللفظی بسنده کرده‌اند، در حالی که در این مورد ویژه، لزوم فراهم آوردن نکته‌های توضیحی در قالب پانویس یا به صورت‌های دیگر، لازم به نظر می‌رسد.

در حالی که بشیری در ترجمه واژه «قاری» معادل «Qur'an reciter» را به کار برده، کاستلو یک‌بار از معادل توصیفی «(the man) that reads the Koran» و بار دیگر از پاره گفته «Koran-reader» استفاده کرده است. جالب آنکه اثری از واژه «reciter» در فرهنگ‌هایی همچون کمبریج، مکمیلان، آکسفورد و موارد مشابه نبود و بنابراین، شاید در انتخاب آن به عنوان معادلی مناسب و قابل پذیرش برای مخاطب مقصد، باید تردید کرد. ضمن آنکه، در پیوند با معادل‌گزینی کاستلو، واژه «قاری» فقط «reader» نیست، و عناصر معنایی آن فراتر از خواننده صرف است، چنان‌که در فرهنگ عمید آشکارا در تعریف آن آمده: «کسی که قرآن را خوب و خوش با صدای بلند و با صوت یا ترتیل می‌خواند». با توجه به دین-محور بودن این واژه، آوردن عناصر معنایی این واژه ظاهراً فقط در قالب نکته‌های توضیحی قابل بیان است.

از آن‌جا که پاره گفته دین-محور «لا اله الا الله» برای مخاطب متن مبدأ حاوی بار معنایی ویژه‌ای بوده و مضمون‌ها و وقایع ویژه‌ای را ممکن است در ذهن ایشان تداعی کند (برای نمونه بخشی از اذان، شهادتین، مراسم تشییع جنازه، گفتاری مصطلح برای بیان تعجب یا خشم و موارد مشابه)، ترجمه این پاره گفتار و معادل‌گزینی آن امری بسیار دشوار است. بشیری و کاستلو نخست به نویسه‌گردانی توسل جسته و سپس توضیح‌های بیشتری برای مخاطب فراهم کرده‌اند. بشیری توضیح درون‌متنی خود را در قالب ترجمه تحت‌اللفظی ارائه داده<sup>۱</sup> و کاستلو که علاوه بر معنی تحت‌اللفظی، به یکی از کارکردهای آن (ذکر شهادتین) اشاره کرده<sup>۲</sup>، توضیحات برون‌متنی را به کار برده است.

<sup>۱</sup> "there is no god but God"

<sup>۲</sup> "There is no god but God", part of the Moslem profession of faith."

#### ۲.۴.۱.۹. زندگی اجتماعی

واژه «لکاته» هم به معنی زن بدکاره و هم بدزبان و شرور و گستاخ است. با توجه به متن داستان و شیوه برخورد این شخصیت داستان با راوی، باید گفت که نویسنده آگاهانه از این واژه استفاده کرده و به عناصر معنایی آن توجه داشته است. کاستلو با گزینش معادل «bitch» فقط یکی از عناصر معنایی را پوشش داده است، زیرا این واژه، بر پایه فرهنگ کمبریج و آکسفورد و مکمیلان، به معنی زن نامهربان و گستاخ بوده و به طور کلی، یک فحش و ناسزا به زنان است. برعکس، در واژه «whore» (= فاحشه)، معادل منتخب بشیری، فقط روی مسائل جنسی است و با انتخاب آن یکی از عناصر معنایی حذف شده است. اما در این گونه موارد، راهکار ارائه ترجمه دقیق تر چیست؟ مترجم هایی که به دلیل محدودیت های مرتبط با فرایند معادل یابی بر سر دوراهی قرار می گیرند، باید با توجه به مضمون داستان، به وزن عناصر معنایی توجه کنند و معادلی انتخاب شود که دربرگیرنده عنصر وزین تر باشد. بنابراین، در این مورد، بشیری معادل دقیق تری ارائه داده است.

واژه «حکیم باشی» در فرهنگ عمید و دهخدا به معنی «رئیس پزشکان» آمده است. این در حالی است که کاستلو واژه عام «doctor» را برگزیده، بشیری «physician» را معادل مناسب تری تشخیص داده است. هرچند، در هیچ یک اشاره ای به عنصر معنایی «رئیس» نشده است، اما گاهی همین واژه «حکیم باشی» فقط برای احترام به پزشکان معمولی هم گفته می شده است و لزوماً در تمام موارد، واجد عنصر معنایی «رئیس» نیست. جالب است بدانیم که بر پایه فرهنگ آکسفورد، در بریتانیا واژه «physician» قدیمی به شمار می آمده و «Doctor» (با حرف «D» بزرگ) جای آن را گرفته است. بنابراین، دست کم از جنبه معنای سبکی، معادل بشیری مناسب تر بوده و دقیق تر است.

در معادل یابی واژه «آخوند»، کاستلو به واژه تقریباً عام «preacher» بسنده کرده که به معنای «ناصح، غالباً کشیش» است، در حالی که واژه «mullah» در انگلیسی وارد شده و در فرهنگ های مختلف این گونه تعریف شده: مدرس آموزه های اسلامی، واعظ. بشیری حتی به انتخاب این معادل بسنده نکرده و در پانویس، برای مخاطب مقصد، توضیحات تکمیلی ارائه داده است.

#### ۲.۴.۱.۱۰. بیماری ها

هیچ یک از دو مترجم در برگردان واژه «خوره» ثبات معادل یابی نداشته اند. کاستلو یک بار از «canker» و بار دیگر از «gangrene» (= قانقاریا) استفاده کرده؛ در حالی که بشیری، یک بار

«consumption» (= سیل) و بار دیگر «canker» ترجمه کرده است. در نگاه نخست شاید بیماری صرفاً جسمی و مسری «deprosy» معادل دقیق تری جلوه کند. با این وجود، به سبب آنکه واژه «canker» بر پایه فرهنگ کمبریج، هم شامل بیماری جسمی و هم به معنی مرض شرارت-آمیز و مسری است که ذهن فرد و جامعه را درگیر می کند و با توجه به مضمون داستان و اینکه این مرض روح راوی را درگیر کرده، آن را می توان معادل دقیق تری به شمار آورد.

#### ۴.۲.۱.۱. واحد سنجش

کاستلو در ترجمه واژه «جرعه» از «gulp» استفاده کرده است که میزان آن از «sip» بیشتر است؛ معادل منتخب بشیری، «Cup»، نیز دقیق نیست. فرهنگ معین «جرعه» را «کم کم نوشیدن» تعریف کرده و فرهنگ عمید، آن را معادل «قُلپ» یا «مقداری از آب» یا مایعات دیگر می داند «که در یک دفعه آشامیدن به گلو وارد می شود». هر چند، دامنه معنای «gulp» فراتر از مایعات است، اما به عنوان معادل تقریبی «جرعه» مناسب است، حتی شکل ظاهری آن هم با «قُلپ» برابری می کند. در فارسی، پاره گفته «یک مشت»، به عنوان واحد سنجش تعداد افراد، واجد بار معنایی منفی است و اغلب برای اشاره به افراد ناباب یا دون صفت و پائین رتبه به کار می رود، اما معادل انگلیسی آن توسط کاستلو (=handful) به گواهی فرهنگ ها و واژه نامه های معتبر تک زبانه، واژه ای خنثی است.

#### ۴.۲.۱.۲. خانواده

پاره گفته «خواهر خوانده» در فرهنگ عمید برای اشاره به دختر یا زنی به کار می رود که «کسی او را به خواهری بپذیرد و خواهر خود بنامد». گویا در گذشته چنین رسمی در ایران برقرار بوده است. کاستلو و بشیری به ترتیب «adoptive sisters» و «adopted sister» را معادل یابی کرده اند که با توجه به معنای آن ها، واژه «adopted» مناسب تر است، هر چند، بدون نکته های توضیحی درک آن برای خواننده مقصد دشوار خواهد بود.

واژه «شاه جون» را کاستلو «Mummy» و بشیری «Shajun» ترجمه کرده اند. در واقع، کاستلو آن را اسم عام، و بشیری با حذف «ه» و تلفظ «شاجون»، آن را اسم خاص به شمار آورده و به نویسه گردانی بسنده کرده است. این واژه، تغییر شکل یافته «شاه جان» و پیش از آن «شاه جهان» است که در خطاب به زنان کاربرد داشته است. البته، سؤالی در ذهن شکل می گیرد و آن اینکه کاستلو چگونه معادل «مامان» (= واژه ای که کودکان در خطاب به مادر می گویند) را برگزیده است، زیرا از لحاظ بار معنای سبکی، این دو واژه را نمی توان هم سطح دانست.

#### ۴.۲.۱.۱۳. غذا و وعده‌ها

هرچند در فرهنگ مبدأ تفکیک نان‌های «لواش» و «تافتون» میسر است و پیدایش دو واژه جداگانه برای اشاره به هر یک، حاکی از همین ماجراست، مترجمان در معادل‌گزینی خود تنها به واژه کلی «bread» بسنده نموده‌اند. رخداد «قبض» در این معادل‌یابی‌ها کاملاً مشهود است. استفاده از نویسه‌گردانی به همراه نکته‌های توضیحی در پانویس، راهکار مناسبی برای برخورد با این دو واژه می‌توانست باشد.

#### ۴.۲.۱.۱۴. نام مکان‌ها

در ترجمه «سورن»، هم کاستلو (Suran) وهم بشیری (Suren) به نویسه‌گردانی بسنده کرده و هیچ اطلاعات تکمیلی به خواننده نداده‌اند. ضمن آنکه کاستلو حتی شیوه تلفظ این واژه را تغییر داده و در نویسه‌گردانی هم رعایت امانت نکرده‌است. اینکه آیا دادن اطلاعات شفاف‌کننده، برای نمونه در قالب پانویس، ضروری است یا خیر، در این مورد ویژه، ظاهراً ضروری می‌نماید. زیرا در بوف‌کور صحبت از شهر ری باستان است و اینکه خواننده بداند رودخانه سورن هم از میان این شهر می‌گذشته، مطلب بی‌اهمیتی نیست که مترجم‌ها از کنار آن سطحی گذشته‌اند.

#### ۴.۲.۱.۱۵. نظامیان

واژه کهن و منسوخ «داروغه»، بر پایه فرهنگ عمید، به معنی «سردسته و رئیس پاسبانان و نگهبانان شهر» است و معادل‌گزینی صرف با «police» توسط کاستلو، خالی از اشکال نیست؛ ضمن آنکه، «magistrate»، معادل برگزیده بشیری، به گواهی فرهنگ کمبریج، قاضی مسئول رسیدگی امور خلافی جزئی است و امروزه نیز کاربرد داشته و منسوخ نیست. کاربرد «نکات توضیحی به همراه معادل‌های فعلی» یا «تلفیق راهکار نویسه‌گردانی همراه پانویس حاوی شرحی مختصر بر این واژه فرهنگ-محور»، می‌توانست برای خواننده مفید باشد.

#### ۴.۲.۱.۱۶. سایر موارد

گرچه هر دو مترجم در برگردان واژه «بوگام داسی» به نویسه‌گردانی روی آورده‌اند، اما بشیری به این راهبرد بسنده نکرده و در پانویس به نکته مهمی اشاره کرده و آن معنی بوگام‌داسی (= کنیز برای بهره‌کشی جنسی و لذتجویی) است. غذاها نیز جزء عناصر فرهنگ-محور بوده و مترجمان را به چالش می‌کشد. برای نمونه، هر دو مترجم در برگردان واژه «آش» واژه تقریبی «soup» را

برگزیده‌اند که بی‌شک متفاوت است. در این مورد، شاید نتوان خرده‌ای بر مترجم‌ها گرفت، چراکه نزدیک‌ترین معادل را انتخاب کرده‌اند. با این وجود، اینکه چرا، برای نمونه، از پانویس برای ارائه توضیحات شفاف‌ساز استفاده نکرده‌اند، جای پرسش دارد. در نمونه پسین، لزوم و اهمیت به کارگیری نکته‌های توضیحی در قالب پانویس یا پرانتز، نمود بیشتری دارد. کاستلو دو واحد پولی «قران» و «عباسی» را تنها «kran» و «abbasi» ترجمه کرده‌است. این در حالی است که حتی مخاطبان امروزی متن مبدأ هم با آن دو واژه سر و کار نداشته و شاید هیچ اطلاعی درباره آن نداشته باشند، چه رسد به مخاطبان متن مقصد، که قطعاً با این معادایی سطحی، سردرگم خواهند شد. مترجم بومی، بشیری، لزوم کاربرد پانویس را احساس و توضیح کافی برای خوانندگان ترجمه فراهم کرده‌است.

#### ۴.۲.۲.۴. تحلیل کمی

در پاسخ به پرسش نخست، با توجه به اینکه دو مورد حذف‌شدگی در مشاغل (چاروادار، سوداگر) و یک مورد در گروه اشیاء (زنبیل) و مفاهیم دینی (ازل) رخ داده‌است، این سه دسته‌بندی را ظاهراً می‌توان جزء پرچالش‌ترین حوزه‌ها قلمداد کرد. در همین راستا، اینکه خطاها در دو گروه مشاغل و مفاهیم دینی نیز روی داده‌است، خود تأییدکننده چالش‌انگیزی این دسته‌ها است. همچنین، غالب نویسه‌گردانی‌ها در حوزه نام‌های ویژه و نام اماکن و پدیده‌های جغرافیایی اتفاق افتاده‌است که نویسه‌گردانی صرف سبب شده که خواننده پاره‌ای از اطلاعات مهم درباره موارد مورد اشاره را از دست بدهد (برای نمونه، سورن، ری و موارد مشابه).

در پاسخ به پرسش دوم، با توجه به جدول (۳) و (۴)، هیچ‌یک از مترجم‌ها در رعایت عناصر و بار معنایی واژگانی، ثبات نداشته‌اند؛ در واقع، مترجم بومی و غیربومی در این زمینه عملکرد تقریباً مشابهی داشته‌اند.

در پاسخ به پرسش سوم، رخدادهای «قبض» (متوسط ۴۳٪) و «جبران» (متوسط ۱۸٪) بیشترین، و رخدادهای «تأکید» (متوسط ۰٪)، «حذف» (متوسط ۳٪) و «خطا» (متوسط ۵٪) کمترین درصد تواتر را دارند.

در پاسخ به پرسش چهارم، درصد رخدادهای بیشینه و کمینه مترجم بومی منطبق بر مترجم غیربومی است. هرچند، در قیاس سطوح مثبت و منفی، مترجم‌ها عملکرد متفاوتی داشته‌اند. رخداد منفی، کمترین فراوانی را در ترجمه مترجم بومی دارد؛ در حالی که، رخداد مثبت، کمترین درصد تواتر را در ترجمه مترجم غیربومی به خود اختصاص داده‌است. در حقیقت، در پاسخ به پرسش



پنجم، مترجم بومی در رعایت عناصر و بار معنایی واژگان معادل‌یابی شده، موفق‌تر از مترجم غیربومی عمل کرده‌است. آمار رتبه نهایی مترجم‌ها نیز دقیقاً مؤید همین نتیجه‌گیری است، به گونه‌ای که رتبه مترجم بومی تقریباً دو برابر بهتر از رتبه مترجم غیربومی است.

## ۵. نتیجه‌گیری

بر پایه یافته‌های پژوهش، واژگان مربوط به حوزه دین، مشاغل و اشیاء، جزء پرچالش‌ترین مفاهیم برای هر دو مترجم بوده‌است. همچنین، رخدادهای «قبض» و «جبران» بیشترین، و رخدادهای «تأکید»، «حذف» و «خطا»، کمترین درصد تواتر را در هر دو ترجمه داشته‌است. تا جایی که به رعایت معیار «اختصار» در معادل‌گزینی مربوط می‌شود، مترجم غیربومی با توجه به تسلط بیشتر بر اقیانوس واژگان مقصد، در انتخاب معادل‌های تک‌واژه‌ای و گزیده، در برابر معادل‌های توصیفی مترجم بومی، عمل‌کرد مطلوبی داشته‌است؛ هر چند، در مجموع، از جنبه شاخصه‌های مورد بحث در مقاله حاضر، یعنی رعایت عناصر و بارمعنایی واژگان معادل‌یابی شده، یافته‌ها نمایانگر کامیابی بسیار چشمگیر مترجم بومی (در برابر مترجم غیربومی) است. یکی از دلایل احتمالی را می‌توان آشنایی بیشتر مترجم بومی با فرهنگ زبان مادری خود و به دنبال آن، بهره‌گیری از شیوه مناسب در تعامل با عناصر چالش‌برانگیز فرهنگی مستتر در متن مبدأ دانست. نتیجه آنکه، امروزه، جای آن دارد که مترجم‌های فرهیخته بومی، بیش از پیش، به ترجمه آثار فاخر ادبی سرزمین خود همت گمارند. در صورتی که مترجم‌ها قصد ترجمه پیاپی آثاری را دارند که پیش از خود توسط مترجمی غیربومی ترجمه شده، به یاد داشته باشند که انتظار می‌رود ترجمه جدیدشان مشتمل بر نقاط قوت ترجمه‌های پیشین (برای نمونه برخی معادل‌گزینی‌های موجز و دقیق توسط مترجم غیربومی) باشد. همچنین، کاستی احتمالی آثار پیشین (برای نمونه، عدم توجه کافی به شاخصه تحلیل عناصر و بار معنایی) در آن‌ها از بین رفته باشد.

## فهرست منابع

- افروز، محمود. (۱۳۹۵). «بررسی تطبیقی-تحلیلی نقش مترجمان بومی و غیربومی در حفظ هویت ملی». *مطالعات زبان و ترجمه*. شماره ۴۹. دوره ۱. صص ۴۱-۵۵.
- امیرشجاعی، آناهیتا و محمدحسین قریشی (۱۳۹۵). «بررسی نشانه‌ای- فرهنگی و تغییر ایدئولوژی در ترجمه (بر اساس تحلیل گفتمان انتقادی) مطالعه موردی: پیرمرد و دریا، اثر ارنست همینگوی». *زبان پژوهی*. سال ۸. شماره ۱۹. صص ۷-۳۲.
- طالبی دستنایی، مهناز، فریده حق‌بین و آریتا افراشی (۱۳۹۵). «بررسی استعاره خشم در زبان نابینایان مطلق مادرزاد در مقایسه با همتای بینایشان». *زبان پژوهی*. سال ۸. شماره ۲۰. صص ۸۵-۹۸.

نظری، علیرضا و لایلا جلالی حبیب آبادی (۱۳۹۷). «تحلیل معادل‌گزینی عناصر فرهنگی رمان بوف کور در ترجمه به عربی با تکیه بر رویکرد ایویر». *پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی*. دوره ۸ شماره ۱۹. صص ۱۰۹-۱۳۴.

## References

- Afrouz, M. (2017). A comparative-interpretative study of the role of native and non-native translators in preserving national identity. *Journal of Language and Translation Studies*, 49(1), 41-55 [In Persian].
- Afrouz, M. (2019). How different Muslim translators render *the Holy Qur'an* into English? The case study of Sunni, Shia and "neither Sunni nor Shia" translators. *SKASE Journal of Translation and Interpretation*, 12(1), 1-14.
- Afrouz, M., & Shahi, M. (2020). Translation after Wittgenstein. *Perspectives*, 28(1), 159-161.
- Aixela, J. F. (1996). Culture-specific items in translation. In R. Alvarez & M. C. A. Vidal (Eds.), *Translation, power, subversion* (pp. 52-78). Clevedon: Multilingual Matters.
- Al-Zoubi, M. (2009). The validity of componential analysis in translating metaphor. *Perspectives: Studies in Translatology*, 17(3), 151-160.
- Amirshojaee, A., & Ghorishi, M. (2016). The semiotic-cultural analysis and the ideological changes in translation. *Language Research*, 8(19), 7-32 [In Persian].
- Arnita, G. A., A., Puspani, I. A. M., & Seri Malini, N. L. N. (2016). Componential analysis of the cultural terms in the bilingual short story entitled *Mati "Salah Pati"* and its translation "the wrong kind of death". *Linguistika*, 23(44), 12-19.
- Baker, M. (2018). *In other words: A course book on translation*. London & New York: Routledge.
- Bashiri, I. (2013). *The blind owl*. Minneapolis: Manor House.
- Costello, D. P. (1957). *The blind owl*. London: John Calder LTD.
- Davies, E. E. (2003). A goblin or a dirty nose? The treatment of culture-specific references in translations of Harry Potter books. *The Translator*, 6(2), 65-100.
- Dehbashi Sharif, F., & Shakiba, S. (2015). A modification of culture-specific items and translation strategies used by native and non-native translators in translation of 'the blind owl' by Sadegh Hedayat. *ELT Voices*, 5(3), 48-59.
- Espindola, E., & Vasconcellos, M. L. (2006). Two facets in the subtitling process: foreignisation and/or domestication procedures in unequal cultural encounters. *Fragments*, 30, 43-66.
- Garcés, C. V. (1994). A methodological proposal for the assessment of translated literary works: a case study, the *Scarlet letter* by N. Hawthorne into Spanish. *Babel*, 40(2), 77-102.
- Guillou, L. (2013). Analysing lexical consistency in Translation. In B. Webber, A. Popescu-Belis, K. Markert, & J. Tiedemann (Eds.), *Proceedings of the workshop on discourse in machine translation (DiscoMT)* (pp. 10-18). Bulgaria: Association for Computational Linguistics.
- Hadilu, B., Zeinalzadeh Vafa, S., & Rostami, Gh. (2016). A contrastive study of lexical cohesion in English short story books written by native English and Iranian authors. *Journal of Applied Linguistics and Language Research*, 3(3), 313-320.
- Halliday M. A. K., & Ruqaiya, H. (1976). *Cohesion in English*. London: Longman.
- House, J. (2015). *Translation quality assessment: past and present*. London & New York: Routledge.
- Ivir, V. (2003). Translation of culture and culture of translation. *SRAZ XLVII*, 117-126.
- Ku, M. (2019). A westward journey vs. a playful journey: Strategies for the translation of cultural elements in journey to the west. *Onomázein*, 43, 50-69.
- Nazari, A., & Jalali Habib Abadi, L. (2018). Analysis of selecting equivalence for cultural elements of the blind owl novel in translation into Arabic relying on the approach of

- Ivir. *Translation Researches in the Arabic Language and Literature*, 8(19), 109-134 [In Persian].
- Newmark, P. (1988). *A textbook of translation*. New York: Prentice Hall.
- Pérez, F. J. D. (2017). The translation of humour based on culture-bound terms in modern family: A cognitive-pragmatic approach, *MonTI*, 9(2), 49-75.
- Poordaryaei Nejad, A., & Khorian, H. (2019). Exploring strategies used by Costello in rendering cultural elements while translating 'the blind owl'. *International Journal of English Language & Translation Studies*. 7(1), 99-106.
- Rahimieh, N. (2014). The blind owl by Sadeq Hedayat, *Middle Eastern Literatures*, 17(1), 107-109, DOI: 10.1080/1475262X.2014.903045
- Sarcevic, S. (1985). Translation of culture-bound terms in laws, *Multilingua*, 4(3), 127-133.
- Setyawan, R. A. (2019). Procedures of translating culture-specific item in the book "the international Jew the world's foremost problem", *Journal of Literature, Languages and Linguistics*, 52, 30-39.
- Talebi, M., Haghbin, F., & Afrashi, A. (2016). Anger metaphor in language of the blind from birth: A comparative study with sighted counterparts. *Language Research*, 8(20), 85-98 [In Persian].
- Terestyenyi, E. (2011). Translating culture-specific items in tourism brochures. *SKASE Journal of Translation and Interpretation*, 5(2), 13-22.
- Thriveini, C. (2002). Cultural elements in translation: The Indian perspective. *Translation Journal*, 6(1), 15-27.
- Vasheghani Farahani, M., & Mokhtari, A. (2016). An analysis of culturally specific items in English translation of Hedayat's 'blind owl' based on domestication vs. foreignization dichotomy. *Journal of Applied Linguistics and Language Research*, 3(4), 308-324.
- Vinay, J. P. & Darbelnet, J. (1958). *Comparative stylistics of French and English: A methodology for translation*. (J. Sager & M. J. Hamel, Trans.). Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins.

وب گاه ها

<https://www.vajehyab.com/>

<https://www.lexico.com/>

<https://www.ldoceonline.com/>

<https://dictionary.cambridge.org/>

<https://www.macmillandictionary.com/>

## Assessing Equivalents Selected by Translators' of '*The Blind Owl*' Based on Componential Analysis and Semantic Load of the Words: Proposing a New Analytical Model Based on Data Analysis

Mahmoud Afrouz<sup>1</sup>

Received: 19/02/2020

Accepted: 18/07/2020

Article Type: Research

### Abstract

Among the most challenging problems encountered by translators, especially those dealing with literary texts, seems to be the problem of finding adequate and acceptable equivalents for the original text's culture-specific terms in the TL. Therefore, assessing translation of literary texts, specifically that of culture-specific references, is a crucial issue in translation studies. Componential analysis is one method of translation assessment which focuses on semantic relations of ST and TT lexical items. It should also be noticed that any lexical item can have positive, neutral, or negative connotations. Interestingly, the situational context can play a pivotal role in specifying the particular semantic load of the lexical items. The present study aimed at criticizing equivalents selected by a native and a non-native translator of a contemporary Persian novel based on componential analysis and semantic load of the words.

Sadeq Hedayat's '*the Blind Owl*' is a masterpiece in the modern Persian literature. The work was first rendered into English by D. P. Costello in 1957. Iraj Bashiri also translated the work into English in 1974 and then revised it in 1984. However, his last revision, being used as part of the research corpus of the current study, came about 2013. Since the source language is Persian, Costello is considered as the non-native and Bashiri, the native translator.

On the whole, native translators may be expected to possess a somehow comprehensive acquaintance with their own culture. However, the main question that may arise here is that whether their familiarity would lead to a more precise translation of culture-bound concepts and terms or not? Can it be claimed that a native translator is more skilled than a non-native translator as far as dealing with cultural items is concerned?

In order to assess the performance of the two translators, the following seven procedures or occurrences were detected and described by the author: retention,

---

<sup>1</sup> PhD in Translation Studies, Assistant Professor in Department of English Language and Literature; Faculty Member of University of Isfahan; [m.afrouz@fgn.ui.ac.ir](mailto:m.afrouz@fgn.ui.ac.ir)

amplification, compensation, expansion, reduction, omission, and transliteration. Mistranslated items were also analyzed separately and, consequently, 'mistranslation' was taken into consideration as an occurrence along with the seven aforementioned occurrences. The collection of procedures was employed as the framework of the study.

The following steps were taken to conduct the study: studying *the Blind Owl* for identifying terms and expressions (especially culture-specific ones); categorizing the items into various groups; specifying the equivalents in the two translations; and finally, analyzing the data based on the framework suggested by the author.

In order to categorize the culture-specific terms, a combination of classifications presented by Vlahov and Florin (1980), Newmark (1988), Thriveini (2002), and Espindola and Vasconcellos (2006) was employed and the CSIs were classified into the following categories: objects, plants, relationships, proper names, measurements (of weight, money, distance, etc.), religious-bound terms, customs, ideas and rituals, foods and drinks, clothes and special garments, games and specific hobbies, occupations, symbols, gestures, terms related to social life, etc.

Concentrating on the two key criteria of componential analysis and semantic load of the words, the researcher has made an attempt to find answers to the following questions: 1) Which categories contained the most challenging culture-specific items? 2) Which translator (the native or the non-native) has been more consistent in observing the componential analysis and semantic load of the CSIs? 3) Which occurrences have had the most or the least frequency? 4) How the occurrences attributed to the native are comparable to the non-native translator? 5) How successful have been the two translators in their equivalent choice?

The findings revealed that the fields of religion, occupation and object contained the most challenging terms and concepts. Also, translators' tendency towards transliteration, in some cases, had deprived the TT readership of the information essentially needed for better understanding the source text. Based on the findings, it was also realized that neither native translator, nor the non-native has been consistent in resorting to specific procedures.

Moreover, it was found that while 'expansion' and 'compensation' had occurred most, the occurrences of 'amplification', 'omission' and 'mistranslation' had the least frequency in the works of the two translators.

Overall, based on the results of the study it was concluded that the native translator has been more successful than the non-native in observing the meaning-components and semantic-load of the lexical items embedded in the novel. One reason to justify the event seems to be the deep familiarity of the native translator with the source culture. Therefore, professional native translators interested in modern (and even classic literature) are highly recommended to try their hands at rendering masterpieces of their own nation. They can even have a more active role in retranslating literary works (including poems, short-stories, plays, novels, etc.) already rendered into a foreign language by non-native translators.

**Keywords:** Translation assessment, Literary text translation, *The Blind Owl*, Componential analysis, Semantic load